شهر الهه آب ها

در ۹۵ کیلومتری کرمانشـــاه یکی از شـــهرهای استان کرمانشاه به نام کنگاور واقع شده است. کنگاور از آن رو که در مسیر تاریخی مرکز و غرب ایران به بین النهرین قرار گرفته، از گذشته های دور اهمیت فراوانی داشته است. نشانه این اهمیت وجود خرابه های یک بنای باستانی بسیار عظیم اســت که اغلب باستان‌شناســان و تاریخ پژوهان آن را معبدی می دانند از آن آناهیتــا، ایزد بانوی آب ها در ایران باســتان؛ معبد "آناهیتا" دومین بنای ســنگی ایرانیان باستان پس از تخت جمشید است که در مرکز شهر کنگاور قرار دارد. این شهر، بر سر راه همدان به کرمانشاه واقع شده است.

آناهیتــا ایزد بانوی آب هــای روان، زیبایی، فراوانــی و برکت و نماد باروری، عشــق و دوستی در دوران پیش از اسلام بوده است. معبد آناهیتا محلی برای نیایش آب بوده که یکی از چهار عنصر مقدس و مورد احترام ایرانیان باستان است. کاوش های علمی در سال ۱۳۴۷ شمسی در کنگاور ثابت کرد که معبد آناهیتا تحت نفوذ هنر هخامنشــی قرار داشــته است. قدمت این بنا را به دوره‌های اشــکانی و ساســانی هم نســبت داده اند، گورســتانی صخره ای متعلق به دوران پارتی درپای دیوار شرقی این معبد کشف شده است که اموات در این قبرها رو به بنای آناهیتا دفن شده اند.

بنای اصلی معبد آناهیتا چهار ضلعی برپشته ای سنگی و برروی تپه ای طبیعی با ارتفاع ۳۲ متر در ابعاد ۲۰۹ در ۲۲۴ متر در سه طبقه ساخته شده اســت. طبقه نخست بزرگتر، طبقه وسط کوچکتر و طبقه آخر هم آتشکده مقدس است. هیچ ستونی شگفت انگیز تر از ستونهای معبد آناهیتا کنگاور نیســت. ارتفاع ستونهای این بنا نسبت به قطر آنها سه به یک است و این باعث شــده در میان تمام معابد دنیا بی نظیر و منحصر به فرد باشــد که درمقایسه بدست آمده معماری آن شبیه به قصر عامون در مصر بوده است.

کنگاور شــهر کوچکی است که طبیعتی زیبا و آب و هوایی معتدل دارد و یکی از گزینه های مناسب ســفر در اوایل پاییز است. البته جاذبه های گردشــگری کنگاور به اندازه ای نیست که مسافران بتوانند چند روز را در این شــهر اتراق کنند اما کسانی که از تهران به سمت کرمانشاه می روند، می توانند با چند ســاعت توقف در کنگاور از آثار تاریخی این شهر دیدن کنند یا نیم روزی را در دامن طبیعت سرسبز این شهرستان بگذرانند.

حوالی معبد آناهیتا، در دهستان گودین؛۱۰ کیلومتری شرق کنگاور،تپه گودین واقع شــده و به لحــاظ ارزش تاریخــی در رده تپه های تاریخی همچون تپه ســیلک کاشــان قرار می گیرد که دوره های تاریخی ایران را با نســبت دادن به این تپه ها دســته بندی می کنند. این تپه آشپزخانه معبد آناهیتا محسوب می شده که پس از گذشت نزدیک به ۱۳۵۵ سال از ســاخت آن، تنها آثار چند بنا مربوط به حدود ۵۰۰ سال پیش در آن باقی مانده است.

بیرون از شــهر کنگاور فضاهای طبیعی برای گردش و کمپینگ بسیار اســت و در شعاع ۱۰ تا ۲۰ کیلومتری مرکز شهر کنگاور چشمه های آب زیادی وجود دارد که نزد مردم اســتان کرمانشاه به «سراب» معروف اند. مهم‌ترین این سراب ها عبارت اند از: سراب فَش در ۱۷ کیلومتری شمال غربی کنگاور؛ سراب خرم آباد یا بوجان در ۱۰ کیلومتری شمال کنگاور و سراب ماران در ۱۰ کیلومتری جنوب غربی کنگاور.

کنــگاور تنهــا یک واحد اقامتی بــه نام مهمان پذیر افشــار دارد و از رســتوران‌های مهم آن هم یکی رستوران صدف است و دیگری رستوران یکتا. البته با توجه به فاصله نســبتا کم کرمانشاه تا کنگاور اکثر مسافران این شهر ترجیح می دهند که از هتل های کرمانشاه استفاده کنند.

گردونه

پوشش مردان در زمان قاجار

یکی از امتیازات فرهنگی ایران بر سایر جوامع، بی شــک نوع پوشــش مردم در طول زمان بوده اســت به نحوی که گاه این امر تعجب ســیاحان خارجــی را بر انگیخته اســت. در طــول دوران حکومت ۵۰ ســاله ناصر الدین شاه قاجار بر ایران، یکی از امور بســیار مهم در نزد اقشار جامعه، نوع پوشــش و متعلقات آن بوده اســت، به نحوی که کلاه، کفش، جوراب، شــلوار، شال، کمربند، جبه، قبا، عبا و عمامه و پوستین از جمله عناصر پوشاکی مردان دوره قاجار محسوب می شده است.

کلاه

کلاه بــر خلاف امروز، یک پوشــش همگانی بود و ایرانیان به آن حساســیت داشتند. به نحوی که هیچکس کلاه از سر بر نمی داشت. به اعتقاد کرزن مولف کتاب ایــران و قضیه ایران، کلاهی که ایرانیان به رســم ملی بر سر می گذاردند فقط در دوره قاجاریه از یک قرن پیش مرســوم شــده اســت تا آن موقع همه جا عمامه رسم بود. بعد از رسم شدن کلاه، غالباً شالی برگرد آن می پیچیدند و این کار مختص پادشاهان و افراد خانواده شاهی و بعضــی بزرگان دولت بود و اکنون فقط در موقع میلاد رسمی دربار شــاه دیده می شود. از طرفی دیگر هم شکل کلاه عوض شده است، چون اوایل قــرن حاضر یک و نیم پا بلنــدی آن بوده و نوک باریکی داشــت و حالا فقط شش تا ده اینچ ارتفاع دارد و سر و ته آن تقریباً متساوی است.

محمد شــاه اولین بار دستور داد که کلاه کوتاه شود. کلاه دوره قاجار عبارت بوده از یک مخروط مجوف به ارتفاع سی و پنج سانتی متر که انتهای فوق آن به داخل تا شــده بود. آن قســمت که تا می‌خــورد به طرف جلو یا قدری به پهلو، به ســر می‌گذاشــتند، پولاک نوشته اســت: «کلاه اعیان و متمولین از بهترین پوســت بخاراست آنهم از قسمت‌های دست چین و منتخب پشت بره. برای مردم بــا دره در آمدتر، این کلاه را از پوســت زیبای بره‌های محلــی و به خصوص بره های شــیراز و قــم تهیه می کننــد به قیمت ۲ تــا ۵ تومان. ایرانی‌ها همچنین، زیر کلاه یا «عرقچینی» به سر می‌گذاردند که زنــان و به‌خصوص زنان اصفهان بــه نقوش مختلف و با هنرمنــدی تمام آن را می دوزند».

«عمامه» نیز به تدریج از شکل عام و همه گیر درآمد و فقط بعضــی از قبایل کرد، افغان، بلوچ و برخی از اصناف مانند ســادات، روحانیون، معلمین مدارس، اطباء و داروسازها و غیره آن را به عنوان علامت مشخصه بر سر می گذاشتند.

در زمینــه کوتــاه کــردن کلاه (پوســتی) درگیری‌هایی هم بین دولت و مردم به وجود آمد: پولاک اشــاره کرده است که: «چون کلاه پوستی زود خراب و فرسوده می شد و در طی سال سه یا چهار بار باید کلاه خرید، مبالغ هنگفتی برای خرید کلاه پوست بخارا به خارج از مملکت می رفت.

این مســأله ناصرالدین شــاه را وادار به صدور فرمانی کرد که از بلنــدی کلاه بکاهند و فقط در ســاختن کلاه، پوســت بره های داخلی را به کار برند، در روزنامه های رسمی مقررات و دستورهایی برای این کار درج شــده بود و پاســبان هایی در معابــر گماردند که بلندی اضافــه کلاه عابرین را بی هیچ گذشــتی ببرند، ولی باز بعد از چندی شاه ناچار در برابر قدرت فائقه مد و مدپرستی سر فرود آورد با یــک مقاومت منظم و متشــکل از طرف صدرالاعظم و وزراء، فرمان او را خنثی کرد و این کار به تجدید آزادی فردی تعبیر شــد. حتی مردم بیشــتر حاضر بودند که اموال شان مصادره شود تا رضایت بدند کلاهشان کوتاه گردد و بدین ترتیب ســلطان مستبد نتوانست به میل و اراده، رعایایش را در این زمینه با اطاعت وادارد.

نویسنده کتاب ایران قدیم و تهران شرح جالبی درباره «کلاه نمدی ها» و کلاً فرهنگ کلاه بین ایرانیان داده است: صحبت درباره کلاه مردم ایران بود، در آن زمان اگر کسی استطاعت خریدن کلاه را نداشــت، سر خود را با دســتمال و شال و مانند آنها می پوشــانید، خلاصه به سر نگذاشتن کلاه یک نوع توهین و بی حرمتی بود. چنانچه یکی از ســوگندهای متداول به کلاه بود که می گفتند به کلاه مردانه قسم و از دشــنام ها هم این بود که اگر چنان و چنین نکنم کلاه را برمی دارم و لچک زنها را به سر می گذارم.

جعفر شــهری مولف تاریخ اجتماعی تهران در زمینه کلاه های نمدی چنین توضیح داده اســت که: قبــل از هرکلاه و زیادتــر از همه، کلاه نمد بود در شــکل و جنس و انواع مختلف مانند (کلاه نمدی) کلاهــی مانند عرقچین بــا لبه ای کوتاه که می توانســته تا شــده دو نیمه اش داخل هم فرو برود، در قیمتی ارزانتر از دیگر کلاه ها، دیگر کلاه با لبه ای بلندتــر از لعایب عینی آهار خورده به شکل نصف هندوانه گرد ساخته می شد.

کلاه (فراشــی) درازتر از کلاه قبلی و با شکلی استوانه ای، کلاه (تخم مرغی)، شبیه تخم مرغی که ســرش بریده شده باشــد. کلاه (بختیاری) در بالایی پهن تر و به طرف پایین جمع تر و دو ســه نوع دیگر میان اقسام مذکور که رفع ایراد مشتری بکند، در ســه رنــگ کلّی برای مجموعشــان از قهوه‌ای و سیاه و سرخ جیگری که مرغوبترینشان قهوه ای معلوم شــده بود و اینکه نیمچه بختیاری را کســبه و (داش مشدی) ها به سر می گذاشتند و بعــد از آن کلاه تخم مرغــی نزدیک به نیمچه بختیاری و بعد از اینها کلاه (فینه) از رنگهای قرمز و ســیاه به منگوله ای که از وسط طاقش آویزان می شــد و دور آن را شــال سبز یا ســیاه یا (شیر شکری) می‌بستند که سبز و سیاهشان مخصوص مداح و نوحه خوانها و شــیر شکری اش را تجار و حج گذارده ها می بستند.

قیمــت این کلاه ها از پنج شــشِ شــاهی تا دو قــران بود که اعلای آنهــا را از کرک خالص می‌ســاختند و شــهری پســند گفته می شــد و داش‌مشــدی‌ها و (لوطی باشــی) ها مشتری آن بودند و کلاههای دیگری هم در این نوع با قیمت های بالاتر بود که هر کدام را طالبانی مخصوص بود و سفارشــی تهیه می شــد که در هر صورت اعلاترین و سفارشی‌ترین‌شــان از سه چهار قران تجاوز بعد از کلاه نمدی کلاه پوســتی بود که آن هم به اشکال مختلف دوخته و تهیه می شد.

کفش و جوراب

پولاک اشاره کرده است که: «پاها با جوربهای کوتاهی که فقط تا قوزک می رســد پوشیده شده است. جورابها را به ظرافت بسیار مثل شال با میله می بافند. برای پوشــش پا کفش دهان گشــادی به پا مــی کنند که هنگام رســیدن بــه اتاق به سهولت بتوان آن را از پای بیرون آورد. روحانیون و منشی‌ها دم پایی هایی از چرم ساغری با نوکهای منقاری شــکل و کاملاً برگشته به پا می‌کنند که پاشــنه هایی بسیار بلند و نازک و مخروطی شکل دارد».

در دوره قاجار جورابهای بافت اصفهان طالبان زیادی داشــتند و طول ساقه آن به طور معمول تا به زیــر ماهیچه های پا می رســید. در حالی که مردان ثروتمند و مســن تر، علاقمند به پوشیدن جورابهای ساقه بلندی بودند. جورابهای نخ پنبه‌ای مخصوص تابســتان و جورابهای ضخیم پشــمی مخصوص فصل ســرما و زمستان بود. روستائیان عادت به پوشیدن جوراب، جز در مراسم ایام عید یا در شب عروسی نداشتند.

«کفش ســاغری» در ایران متــداول بود که به تدریج کفش دســتک دار جــای آن را گرفت. عبــدالله مســتوفی در کتاب شــرح زندگانی من، شرح زیبایی در همین زمینه دارد که: «کفش‌های اعیان‌زاده‌هــای شــیک، کفش دســتک دار بود. کفش‌هایی که روی پا و ســاق را بپوشاند هنوز به تهران نیامده و اگر هم آمده بود عمومیت نداشــت و بــه اصطلاح زمان بعضی جلــف ها بودند که از آن کفش راحت پا و حافظ ســرما می پوشــیدند. یک‌مرتبه در دوازده سالگی بر حسب تصادف یکی از این کفش ها نصیبم شــد که هیچوقت جرأت نمی‌کردم جلو بزرگترها آن کفش را پا کنم».

«ویلــز» نیز دربــاره کفش و جــوراب مردان توصیف کرده اســت که: «کفش مــردان به طور معمــول از جنس اروســی (کفش های روســی) کفشــی ساده و بدون هر نوع چفت و بند و سگک اســت. در حالی که انواع دیگر کفش ها به فرم و اندازه‌های مختلف هم دوخته می شود، روحانیون کفش مخصوص بــه خود با پاشــنه های چوبی به نام «نعلین» دارند. چکمه و پوتین هم بیشــتر مخصوص سوارکاران است.»

پیراهن

مردان ایرانــی «پیراهن» کرباس ســفید تن می‌کردنــد که جنس پیراهن ثروتمندان ابریشــم ســفید بود. اغلب زنــان، گل و بوته هایی بر روی پیش ســینه پیراهن مردانه دور دوزی می کردند. پیراهن مردان دو تکمه در قسمت جلو یا در ناحیه روی شانه چپ داشت و عموماً یقه های بسته بود و دور گــردن حلقه وار قــرار می گرفت. دامن آن هم بلند و تا زیر نشــیمن‌گاه ادامه داشت. این نوع پیراهن فاقد یقه بود و آســتین بلندی داشت. سر آستین پیراهن گشاد و بی تکمه بود.

دکتر ویلــز توصیف کرده اســت که: اقشــار کاســبکار یا زارع و روســتائیان معمــولاً پیراهن کربــاس خود را با مراجعه به رنگرزان به رنگ آبی یا ســورمه ای در می آوردند. پولاک هم گزارش داده اســت که پیراهن افراد طبقه کارگر به رنگ آبی است و از جنس زبر و خشنی که به آن کرباس گویند می باشد.

پولاک دوباره وصف کرده اســت که: آنها که متمکن بودند پیراهن خود را نمی شستند بلکه به محــض اینکه پیراهن را یکبار پوشــیدند آن را به نوکر خود داده و پیراهــن نو دیگری می خریدند. در همین اوان بود که پیراهن تا خورده و اطو شده اروپایی که به آن پیراهن نظامی می گفتند ابتدا در دربار ایران و ســپس در نهادهای دیگر اجتماعی متداول گردید.

شلوار، شال و کمربند

«زیرجامه» یا «شــلوار» مردان از جنس پارچه نخی و ابریشــمی بود و رنگ های آبی، ارغوانی، سرمه ای، شــلوار معمول برای روستائیان و سفید برای مردان شهری بود.

دکتــر ویلــز شــلوار ایرانیان آن عصــر را به شــلوارهای مرســوم بین هندیان مشابه دانسته و در توصیف شــلوار ایرانیان تشریح کرده است که: «بجز عده قلیلی از اعیان، افراد درباری یا نظامیان که شــلوارهای چســبان طرح اروپایی را ترجیح می‌دهند، کلیه شــلوارهای گشاد مردان دارای بند شلواری از جنس ابریشم یا پنبه ای رنگی می‌باشد که از پس از پوشــیدن شــلوار، آن را از جلو، گره می‌زننــد به این طریق که دنبالــه بند اضافی آن همیشه از جلو آویخته است.»

البته باید یادآور شــویم که بــه تدریج کمربند چرمــی هم رواج پیدا کرد تا آنجا که ویلز اشــاره کرده اســت: یکــی از علائم مشــخصه ای که درباریان، نظامیان و مستخدمین عالی رتبه دولتی را از دیگر اقشــار اجتماعی مشخص تر می کند، وجود کمربند چرمی، پهن و ســیاه رنگی است که دارای قلاب کمر برنجی مخصوصی ساخت روسیه می باشد. خود شاهزادگان و دیگر درباریان صاحب مقام هر یک به تناســب مقــام و موقعیت خویش یک تکه سنگ قیمتی بر روی قلاب کمربند خود دارند.

«شــال کمر» هم کمربند پارچه ای محسوب می‌شد که معمولاً از جنس چلوار سفید بود که چند دور به کمر پیچیده می شــد. روحانیون، بازاریها، کســبه و تجار و بیشــتر مردان از اقشار مختلف جامعــه، عادت به بســتن این نوع شــالها به دور کمر داشتند. به خصوص پیر مردان و قدیمی‌های کارکنــان دولتی، علاقه زیادی به بســتن شــال نشــان می‌دادند. اغلب تجار بازار، میرزایان، ادباء و دانشــمندان، اهل قلم، قلمدان و لوله کاغذ مورد نیاز جهت نوشــتن خود را در پرشال خویش قرار می‌دادند و برای دیگر مردم لابلای شال به عنوان جیب، جهت قراردادن بعضی وسایل مثل دستمال و غیــره به کار می رفت و بــرای اوباش و اراذل محل قرار دادن چاقو، برای فراشــان حکومتی و دولتمردان جای قراردادن خنجرهای سرکج نوک برگشــته بود، به طوری که دســته خنجر معمولاً بیرون از شــال قرار داشــت و در دسترس کامل صاحب آن بود.

ارخالق

«ارخالق» لباسی که معمولاً از چیت های رنگی دوخته می شــد، کاملاً چســبان و بدون یقه بود. آســتین های تنگ آن تا بالای آرنج می‌رسید که گاهی طول این آستین تا حدود مچ هم می‌رسید. ســر آســتین آن دارای تکمه های فلزی کوچکی بود. این تکمه در زمســتان بسته و در فصل گرما و تابســتان باز بود. ارخالق روی پیراهن پوشــیده می شــد. طرحی از گل و بوته هــم روی ارخالق می دوختند که بــه آن قلمکار می گفتند. بهترین ارخالق‌هــا اینقدر زیبــا بودند کــه کارخانه های انگلیسی نیز این نقوش را برای کالاهای صادراتی خود تقلید می کردند.

اندازه ارخالقها بسته به قشری بود که فرد به آن تعلق داشــت. اندازه ارخالق نظامی‌ها، مستخدمان دربــار، آبدارچی‌ها، و نوکرها معمــولاً کوتاهتر از بقیه بود و حداکثر تا بالای زانو بیشــتر نمی رسید. آرخالــق مربوط به لوطی و مطرب‌ها و اشــخاص بی شــخصیت از اینهمه کوتاهتر بود. اشــخاصی متشخص از قبیل روحانیون، دکترها، تجار، کسبه و حتی روستائیان دارای آرخالق‌های بلندی بود که دامن آن تا حدود پایشان می رسید.

قبا، کمرچین

«قبا» را روی ارخالق تن می کردند. قبا همیشه رنگ یکدستی داشت، سبز، زرد، آبی، بنفش، قرمز و غیره از جنس قدک مخصوص داخلی یا ابریشم یزد و کاشــان موسوم به تافته تهیه می شد. قبا تا روی زانو می رسید. دامن قبا آنچنان گشاد بود که در جلو روی هم می آمد و قســمتهای مخفی بدن را می پوشاند.

«کمرچین» نیز کــت مخصوصی بود که روی ارخالق می پوشــیدند. جنــس آن از پارچه چلوار رنگی، ابریشم هایی با گلهای طلایی و یا از مخمل خوشرنگ بود. نوع آن بسته به فصل سال و سردی و گرمی هوا یا موقعیت اجتماعی افراد داشت. جلو آن عینا شــبیه به ارخالق کاملا باز بود بطوری که پیراهن شخصی به خوبی در زیر آن آشکار می شد. کمرچین دارای یقه مســتطیلی شکل لایه دار بود و دارای دو شکاف یا دهانه جیب در هر طرف بود که این جیب‌ها علاوه بر جیب هایی که مربوط به ارخالق بود، خود دارای جیب‌هایی در طرفین بود و جیب بغلی هم جهت قرار دادن ســاعت زنجیردار، پول، جواهر و مُهر هر کس بود.

کلیجه، جبه

«کلجــه یا کلیجه» نیم تنــه ی بندی بود که دامــن آن تا روی پا می افتاد و کمرش کم و بیش چسبان بود. کلجه (یا کت) روی کمرچین پوشیده می شد. در تابســتان و فصل گرما هرگز استفاده نمی شــد، مگر در مراسمی مثل جشن عروسی و دعوت به میهمانی.

کلجــه اغلب از شــال پارچه یا بــرک دوخته می‌شــد. کلجه گاهی با پوستین نیز آستر می شد. گاهی نیز با نوار یا حاشــیه و سرآستین و یقه ای از ابریشــم، فلانل، یا پوست تزیین می شد. کلجه از پشــت دارای چین های زیاد بود. یقه برگردان با لبه‌ای براق زردوزی شــده بــود. یقه آن پهن و قابل‌برگردان به دور گردن و صورت بود.

«جبه» نیز از جمله لباسهای گشاد و روپوشهای تشــریفاتی ایرانیان عصر قاجار بود. به اعتقاد ویلز می شــد و به عنوان یک نوع احترام دستها را در خود پنهان می داشــت. پولاک هم افزوده است: که اگر کسی خود دارای چنین جبه ای نبود سعی می‌کرد آن را برای ساعتی چند (جهت شرفیابی به حضــور رئیس خود یا ملاقات یک فرد بلند مرتبه) به امانت گیرد. جبه نیز به تدریج منسوخ شد.

عبا و عمامه

در فرهنگ معین «عبا» چنین توصیف شــده است:

۱ـ پوششــی است از پشم و جز آن که جلویش شکافته است و بر روی لباس پوشند.

۲ـ روپوش گشــاد و بلند پشمی یا نخی که در میان پیش بــاز و دو ســوراخ در طرفین دارد که دســتها را از آنها بیرون آورند و طبقه ی روحانیون و جز آنان، آن را بر دوش اندازند. ویلز می نویسد: عبا معمولا مخصــوص مســافران، روحانیون یا ســوارکاران بود که بیش از همــه روپوش دایمی روحانیون محسوب می شد.

بعضی از عباها حاشیه ی طلایی داشت که این نــوع از عباها از طرف دربار و بــزرگان به عنوان خلعت و یا از ســوی پدر عــروس به عنوان هدیه به دامادها هدیه می گردید که معروفترین نوع آن عبای نائین بود. پولاک هم از عباهایی ســخن به میان آورده اســت که از موی شتر بافته و به رنگ ســیاه بود. آب در آن نفوذ نمی کرد و مخصوص روحانیون بود. بهترین عباها در کربلا، همچنین در کاشان و کرمان بافته می شد.

عمامه نیز ســربند پارچه ای معمولا سفید بود و به طــول چند متر که روحانیون عموما به ســر می‌گذاشــتند. ســیدها یا نــوادگان پیامبر (ص)، عمامه‌های ســبز یا ســیاه را مورد اســتفاده قرار می‌دادنــد. تجار بــازار هم عمامــه ای ظریف و کوچکتر از جنس چلوار سفید دور دوزی شده با نخ رنگی معمولا زرد کهربایی به دور سر می بستند.

پوستین و پاپونجا

یکی دیگر از روپوشــهای زمســتانی ایرانیان عصر قاجار «پوســتین» نام داشــت. پوســتین از پوســت نرم و مرغوب گوســفندان تهیه می شد. یک نوع پوســتین بلند و تمــام قد و دیگری فاقد دامن و بدون آســتین بود که لباس پوستی به نام نیم تنه» نامیده می شــد. معمولا کســبه و افراد

این لباس معمولا مخصوص میرزاها (منشی‌های درباری) و دیگر کارکنــان عالی رتبه، مثل وزراء، قضــات، دکترهــا، روحانیــون و دیگــر مقامات بــود. معمولا جنس آن از پارچــه های مرغوب و گران‌قیمت بود. دارای یقه و آستین گشادی بود که طول این آستین در حدود چهل تا شصت سانتیمتر بلندتر از طول دســت صاحب آن بود و قســمت اضافه تر از سرآستین، چین های زیبایی داشت.

در موارد معمول تا می شد، اما در مقابل بزرگان صاحب مقام همچنان از دو طرف آستین ها آویخته قشر متوسط اجتماع مانند روستائیان و مستخدمان و نوکر و مهتــر، از این لباس پوســتی (نیم تنه) استفاده می کردند. ویلز از بالاپوش دیگری به نام «پاپونجا» نیز نام برده اســت که نوعی بالاپوش شنل مانند پشــمی کردی بود از جنس پوست یا نمد که ضخیم و ســنگین بود. شکل و برش آن بیشــتر به یک نیم دایره ای بود که از جلو یقه، دو تکه بند جهت گره زدن از جلو و زیرگلو داشــت و ضدآب و بالاپوشِ معمول روســتائیان و چوپانان بود.